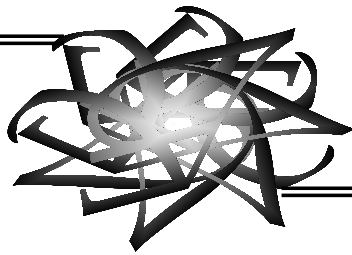


# بازتاب مقاومت کلنل پسیان

## در شعر فارسی



پروفیسور سیدحسین امین

نمی‌دید، از جهت آشنایی و دوستی که از دوره‌ی مهاجرت ملیون با کلنل داشت، به آرزوی این‌که مشروطه‌خواهان واقعی و میهن‌پرستان حقیقی با بهره‌برداری از نیروی ژاندارمری خراسان زیر نظر کلنل بتوانند انقلاب احوالی را که سیدضیاء وعده داده بود، ادامه دهند، عازم سفر به مشهد شد و دو ماه پس از قیام خراسان خود را به آنجا رسانید و در حقیقت، مشاور کلنل شد. ۲ چند روز پس از ورود عارف به مشهد، به دستور کلنل یک «گاردن پارٹی» در باغ ملی، تشکیل شد و نمایشنامه‌ی «رستاخیز سلاطین ایران در ویرانه‌های مدائن» اثر میرزاده‌ی عشقی در گوشه‌یی از باغ ملی مشهد به روی صحنه آمد و پس از آن، در کنسرتی، عارف این غزل خود را که در همان مایه‌های نمایشنامه‌ی عشقی، ساخته بود، به آواز ملیحی در دستگاه بیات ترک خواند:

را ساخت، از پس انقلاب اکتوبر بلشویک‌ها  
در روسیه به چپ‌گرایان نزدیک شد و  
اشعاری خطاب به لنین ساخت که:

ای لنین! ای فرشته‌ی رحمت  
کن قدم رنج‌ه، زود، بی‌رحمت  
تخم چشم من آشیانه‌ی تست  
هین بفرما، که خانه، خانه‌ی تست!  
عارف به‌همین دلیل، پس از سقوط  
سیدضیاء که احمد قوام‌السلطنه - والی پیشین  
خراسان - به‌طور غیرمترقبه از زندان احضار و  
به تشکیل دولت مامور شد - تصنیف معروف  
زیر را در وصف دولت انقلابی‌نمای سیدضیاء  
ساخت:

ای دست حق، پشت و پناهت باز  
چشم، آرزومند نگاهت باز  
ای توده‌ی ملت، سپاهت باز  
قربان کابینه‌ی سیاهت باز  
این آن قوام‌السلطنه است ایمن شد  
زن بود و در کابینه، مردافکن شد  
اسکندر اشرف بنیان‌کن شد  
ای آه دل‌ها خضر راحت باز  
تقی دانش ملقب به مستشار اعظم  
تصنیفی عاشقانه در همین مایه دارد که در  
بخش «با شاعران امروز» در شماره‌ی آبان  
سال ۱۳۸۴ **ماهنامه‌ی حافظ** منتشر شد:

خواهم کنم جانم نثارت، باز / خواهم  
کشم اندر کنارت باز / دوری چرا کردی ز  
یارت باز / مردم به راه انتظارت باز  
باری، عارف که خبر مقاومت کلنل  
محمدتقی‌خان پسیان را در خراسان در برابر  
حکومت مرکزی (به صدارت قوام و وزارت  
جنگ سردار سپه) شنید و در عین حال  
موقعیت خود را در تهران با حمایتی که از  
کابینه‌ی سیدضیاء کرده بود، قرین آرامش

□ کودتای اسفند ۱۲۹۹، سقوط  
سیدضیاء‌الدین طباطبایی در دوم خرداد  
۱۳۰۰ و در پی آن مقاومت کلنل  
محمدتقی‌خان پسیان در ۱۳۰۰ ش در  
خراسان، در ادب فارسی بازتابی گسترده  
یافته است. از جمله در خصوص مقاومت  
کلنل پسیان، شاعران بزرگ عصر هم‌چون  
عارف قزوینی، ایرج میرزا، ملک‌الشعرا  
بهار، عشقی، فرخی یزدی و نویسندگانی  
چون کاظم‌زاده ایرانشهر، دکتر رضازاده  
شفق، احمد بهمنیار کرمانی، محمدپروین  
گنابادی، علی‌اکبر گلشن‌آزادی، غلام‌رضا  
ریاضی و دیگران... آثاری خواندنی از خود  
به‌جای گذاشته‌اند. در مقاله‌ی حاضر، با  
استقراء تام، اشعار شاعران آن دوره در مقام  
ارائه‌ی پیوند نزدیک شعر پارسی با این  
حرکت سیاسی / نظامی از منابع مختلف  
استخراج و تجزیه و تحلیل می‌شود.

### عارف قزوینی

عارف قزوینی (متولد ۱۳۰۰ ق. در  
قزوین - درگذشت ۱۳۱۲ ش. در همدان)  
یکی از معروف‌ترین شاعران و تصنیف‌سازان  
عصر مشروطیت است که شعر را وسیله‌ی  
برای بیان اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی  
قرار داد و به همین جهت در حیات خود  
به‌عنوان «شاعر ملی ایران» شناخته می‌شد.  
وی به‌هنگام فتح تهران و خلع  
محمدعلی‌شاه گفت: هزار پرده ز ایران درید  
استبداد / هزار شکر که مشروطه پرده‌پوش  
آمد. عارف که یک شاعر به‌تمام معنی  
انقلابی بود، پس از دوره‌ی مهاجرت که در  
عثمانی به امید همکاری بین ملیون ایران و  
دولت عثمانی، شعر معروف «اتحاد اسلام»



محمدتقی‌خان پسیان

سپاه عشق تو، ملک وجود، ویران کرد  
بنای هستی عمرم به خاک، یکسان کرد  
چه گویمت که چه کرده‌است؟ خواهی ار، دانی  
بدان که آن چه نیاید به گفت و گو، آن کرد  
چه کرد عشق تو؟ عاجز ز گفتن ام! آن کرد  
به من، که دوره‌ی شوم فجر به ایران کرد  
خدا چو طره‌ی زلفت، کند پریشانش  
کسی که مملکت و ملتی پریشان کرد  
الهی آن که به ننگ ابد دچار شود  
هر آن کسی که خیانت به ملک ساسان کرد  
به اردشیر غیور دراز دست بگو  
که خصم، ملک تو را جزو انگلستان کرد  
خرابی آن چه به دل کرد والی حسنش  
به اصفهان نتوان گفت ظل سلطان کرد  
چو جغد بر سر ویرانه‌های شاه عباس  
نشست «عارف» و لعنت به گور خاقان کرد  
عارف پس از خواندن این غزل، تصنیف  
زیر را خواند:

رحم ای خدای دادگر، کردی، نکردی  
ایقا به اعقاب فجر کردی، نکردی<sup>۲</sup>  
عارف در مقام ترغیب و تشجیع کلنل به  
فتح تهران که حد اقل آن به برکناری قوام از  
صداارت و حد اکثر آن به برقراری جمهوریت  
در ایران می‌انجامید، برآمد. چنان که یکی از  
افسران هم‌قطار کلنل پسیان به نام قدرت  
منصور بلاواسطه از عارف نقل می‌کند که  
عارف در آن روزها اظهار امیدواری به فتح  
تهران به دست ژاندارم‌ها کرده است.<sup>۴</sup>

هم‌چنین، عارف نه بیت از غزل زیر به نفع  
جمهوریت را ظاهراً در همین تاریخ (۱۳۰۰  
ش.) که دور از مرکز - یعنی در خراسان - بوده  
بر ضد حاکمیت مرکزی ساخته و دو بیت  
پایانی را بعد در ۱۳۰۲ ش. به آن افزوده است:  
به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد  
زدیم تیشه بر این ریشه، هرچه بادا باد  
از این اساس غلط این بنای پایه بر آب  
نتیجه نیست ز تعمیر این خراب‌آباد  
مگوی کشور جم! جم چه کاره بود و چه کرد؟  
مگوی ملک کیان! کی گرفت و کی به که داد؟  
همیشه مالک این ملکته ملت است که داد  
سند به دست فریدون، قباله دست قباد  
شکسته بود، گر امروز بود، از صد جای  
چو بیستون سر خسرو ز تیشه‌ی فرهاد  
به زور بازوی جمهور بود کز ضحاک  
گرفت داد دل خلق، کاوه‌ی حداد

کنون که می‌رسد از دور رایت جمهور  
به زیر سایه‌ی آن زندگی مبارک باد  
پس از مصیبت قاجار، عید جمهوری  
یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد  
خوشم که دست طبیعت گذاشت در ره باد  
چراغ سلطنت شاه بر دریچه‌ی باد  
تو نیز فاتحه‌ی سلطنت بخوان عارف  
خداش با همه بدفطرتی بیامرزاد<sup>۵</sup>  
دو سال بعد یعنی در شب چهارشنبه  
پنجم شعبان ۱۳۴۲ ق. عارف دو بیت زیر  
را که عدم تناسب و تجانس آن با غزل بالا،  
ساخته‌ی ۱۳۴۰ ق. (مخصوصاً از جهت  
اشاره به «مرکز داد» که مسلم می‌دارد،  
عارف آن غزل را در مشهد و به حمایت از  
تمرد کلنل از دستوره‌های دولت مرکزی  
ساخته است) آشکار است، در تهران ساخت  
و بر غزل پیشین افزود. اهمیت دو بیت زیر  
در این است که می‌گوید: «هرکس» باعث  
جمهوری شدن ایران شود، مورد تایید  
است:

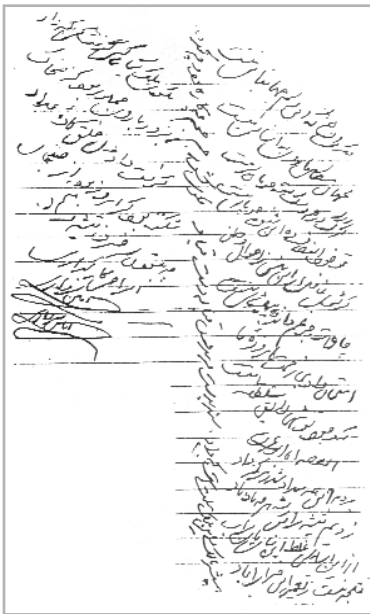
خرابه کشور ما را هر آن که باعث شد  
کزین سپس شود آباد، خانه‌اش آباد  
به دست جمهور هر کس رییس جمهور است  
همیشه باد در انظار رادمردان، راد  
کلنل پسیان در صفر ۱۳۴۰ ق. / ۱۳۰۰ ش  
در حدود قوچان در جنگ بسیار کوچکی که  
خود را با عجله به آن جا رسانده بود، کشته شد.  
آن‌گاه، عارف خود را به این دلیل سرزنش  
می‌کرد که چرا نتوانسته است به موقع، کلنل را  
از رفتن به آن منطقه بازدارد. افزون بر این،  
عارف، با سرسختی تمام بر اهداف بلندمدت  
خود پای فشرده و با اظهار امیدواری به مجازات  
قوام، این سوگ‌نامه را در مرگ کلنل که در  
مقبره‌ی نادرشاه افشار دفن شده بود، سرود:

میانه‌ی سر و همسر، کسی که از سر خویش  
گذشت، بگذرد از هرچه، جز ز کشور خویش  
هزار چون من بی‌پا و سر، فدای کسی  
که در سراسر ایران، ندید همسر خویش  
تنم فدای سر دادگستری کز خون  
هزار نقش وطن کرد زیب پیکر خویش  
سر و سران سپه، جامه‌ها درند، بر آن  
سپه‌بندی که بدی سرپرست لشکر خویش  
ز سرنوشت خود و سرگذشت خویش، به دست  
قلم گرفتم و آتش زدم به دفتر خویش  
به قبر «نادر» ای نادر زمان! بردی

به دست خود، سر در خاک و خون شناور خویش  
چو دید «نادر» از جان گذشته‌تر از خویش  
به پیشگاه تو تقدیم کرد مقبر خویش  
بیار باده که تا سر خوشم، خوشم، بیند  
قوام سلطنه از روزگار کیفر خویش  
نداشت عارف جز این دو چیز، وقف تو کرد:  
مدام سینه‌ی سوزان و دیده‌ی تر خویش<sup>۶</sup>  
این غزل عارف، در آن تاریخ به حدی  
مطلوب طباع واقع شد که سال بعد  
(۱۳۰۱ ش.) ملک الشعرا‌ی بهار در قضیه‌ی  
پیشنهاد اعطای امتیاز نفت شمال به آمریکا،  
غزل زیر را به استقبال عارف سرود:

کسی که افسر همت نهاد بر سر خویش  
به دست کس ندهد اختیار کشور خویش  
بگو به سفله که: در دست اجنبی نهد  
کسی که نان پدر خورده، دست مادر خویش  
چه غم عقیده‌ی ما را؟ اگر به قول سفیه  
کسی به کشور خود گرد کرده لشکر خویش  
در آب و خاک و هواهای خویش، آزادیم  
رقیب گو بگدازد میان آذر خویش  
حقوق نفت شمال و جنوب خاصه‌ی ماست  
بگو به خصم، بسوزد به نفت پیکر خویش  
ز من بهار بگو با برادران حسود  
به رایگان نفروشد کسی برادر خویش<sup>۷</sup>  
وقتی که حسین خزاعی، امیرلشکر جدید  
شرق، قبر کلنل را نبش کرد و جنازه‌اش را از  
آرامگاه نادر افشار به گورستان سراب مشهد  
انتقال داد، عارف این سوگ‌نامه را سرود:

زنده، به خون خواهی‌ات، هزار سیاوش  
گردد از آن قطره خون که از تو زند جوش  
عشق به ایران به خون کشیدت و این خون  
کی کند ایرانی ار کس است فراموش<sup>۸</sup>  
دارد اگر پاس قدر خون تو، زبید  
گردد ایران هزار سال سیه‌پوش  
همسری «نادر» ت کشاند به جایی  
کار که تا «نادر» کشید در آغوش  
از پی کسب شرف، کشید شرافت  
تا نفس آخر از تو غاشیه بر دوش  
شعله‌ی شمع دل‌آوری و شهادت  
گشت در این مملکت ز بعد تو خاموش  
جامه‌ی ننگین لکه‌دار به تن کرد  
دوخت هر آن بی‌شرف به قتل تو پاپوش  
سرِ سر خود به خاک بردی و برداشت  
از سر و سر تو «نبش قبر» تو سرپوش  
قبرت اگر نبش شد چه باک؟ به یادت



### شعر انقلابی عارف به خط امین الشریعه

بجنوردی - نیک نام الی الابده سردار با افتخار ایران، کلنل محمدتقی خان که نام مقدسش به رنگ خون، مقدس ترین کلمه‌ی است برای لوحه‌ی سینه‌های پاک و چاک‌چاک هر ایرانی وطن پرست - به تهران فرستادم که روز دور نبوی یعنی غره‌ی صفر در روزنامه درج گردید: به من مگو که مکن گریه، گریه کار من است کسی که باعث این کار گشته یار من است متاع گریه به بازار عشق رایج و اشک برای آبرو و قدر و اعتبار من است شده است کور ز دست دل جنایت‌کار دو دیده‌ی من و دل هم جریحه‌دار من است چو کوه غم، پس زانو، به زیر سایه‌ی اشک نشسته، منظره‌ی اشک، آبخار من است تگرگ مرگ بگو سیل خون بیار و ببر تورنگ‌نگ که آن فصل خوش بهار من است بدان محرم ایرانی، اول صفر است که قتل نادر ناکام نامدار من است به سر چه خاک به جز خاک تعزیت ریزم به کشوری که مصیبت زمام‌دار من است فشار مرگ که گویند بهترین در مرگ به من چه؟ من چه کنم؟ روح در فشار من است تدارک سفر مرگ دید عارف و گفت در این سفر کلنل چشم انتظار من است<sup>۱۲</sup> عارف هم‌چنین در ۲۲ شعبان ۱۳۴۱ق. در غزلی خطاب به سیدضیاء که آن را همراه تصنیف «ای دست حق پشت و پناهت باز آ» در تئاتر با قراوف خوانده‌است، می‌گوید:

هر سَری که سِرِّ عشق داشت،  
می‌بُرنَدش  
کو به کوی و برزن به برزن هم‌چو گو،  
بُرنَدش

ای سرم فدای هم‌چو سر باد  
یا فدای آن تتی که سر داد  
سر دهد زبان سرخ بر باد  
مملکت دگر  
نخل بارور  
کاو دهد ثمر  
جز تو یک نفر، ندارد  
چون تو با شرف پسر، ندارد  
ریشه‌ی خیانت ز جنگ مرو اندر ایران  
ریشه کرد، زان بشد دو نخل بارور نمایان  
یک «و ثوق دولت»

یکی «قوم السلطنه» زان  
این دو بد گهر چه‌ها نکردند  
در خطا بدان خطا نکردند  
آن چه به آن به ما نکردند  
چرخ حیل‌گر  
زاین دو بی‌پدر  
ناخلف‌تر پسر  
زیر قبه‌ی قمر ندارد  
آن شجر جز این ثمر ندارد<sup>۱۱</sup>

آری، چنان‌که از این اشعار و تصنیف نمایان است، عارف از قتل کلنل بسیار متأثر شد. این تأثر به حدی رسید که وی دچار افسردگی و دل‌مردگی شد و دوبار قصد خودکشی کرد. عارف مکرر گفته بود که دو حادثه، او را پیر و از زندگی ناامید کرد: یکی قتل کلنل و دیگر عارف‌نامه‌ی ایرج میرزا. عارف پس از قتل کلنل، زندگی در تهران را رها کرد و سر به بیابان گذاشت، اما حتا در کردستان هم از یاد کلنل غافل نبود، چنان‌که یک سال بعد به مناسبت سالگرد «شهادت» کلنل چنین نوشت:

«هشتم ماه محرم ۱۳۴۱، این غزل را در شهر سنندج به یادگار شهادت خداوندگار عظمت و ابهت، مجسمه‌ی شرافت و وطن‌پرستی، دلیر بی‌نظیر دوره‌ی انقلاب، مقتول محیط مسموم و مردم‌کش و قوام‌السلطنه‌پرور، سربریده‌ی عهد جهالت و نادانی - به قیمت سه قران و ده شاهی به‌دست شمر ایرانی، یک نفر قوچانی، به امر تلگرافی حضرت اشرف قوام‌السلطنه و به‌دستور سردار

ریخته در مغزها مجسمه‌ی هوش  
مست شد از عشق گل، به نغمه درآمد  
بلبل و عارف ز داغ مرگ تو خاموش<sup>۹</sup>  
در همان ایام، تصویر سر بریده‌ی کلنل را بر کارت پستال‌هایی نقش کرده و این دو بیت عارف را زیر آن عکس چاپ کردند:

این سر که نشان سرپرستی‌ست  
امروز رها ز قید هستی‌ست  
با دیده‌ی عبرتش ببینید  
این عاقبت وطن‌پرستی‌ست!  
این هم تصنیف ویژه‌ی است که عارف در شهادت کلنل سروده است و به گفته‌ی مرحوم دکتر صادق رضازاده شفق یکی از بهترین سه تصنیفی‌ست که عارف به همه‌ی عمر به‌نظم درآورده است:<sup>۱۰</sup>

گریه کن که گر، سیل خون‌گری،  
ثمر ندارد  
نال‌ه‌یی که ناید ز نال دل،  
اثر ندارد  
هر کسی که نیست اهل دل، ز دل  
خبر ندارد

دل ز دست غم، مفر ندارد  
دیده غیر اشک تر ندارد  
این محرم و صفر ندارد  
گر ز نیم‌چاک  
جیب‌جان، چه باک؟  
مرد جز هلاک  
هیچ چاره‌ی دگر ندارد  
زندگی دگر ثمر ندارد  
شاه دزد و شیخ دزد و میر و شحنه و  
عسس: دزد  
دادخواه و آن‌که او رسد به داد و  
دادرس: دزد  
میر کاروان کاروانیان، تاجری  
بزد دزد

خسته دزد، بس که داد زد: دزد  
داد تا به‌هر کجا رسد، دزد  
کشوری بدون دست رد، دزد  
بشنوای پسر!  
زاین وکیل خر  
روح کارگر  
می‌خورم قسم، خبر ندارد  
که این وکیل جز ضرر ندارد  
دامنی که ناموس عشق داشت،  
می‌دَرَنَدش

کجاست چون تو؟ کز اشراف شهر - تا برسد  
به شیخ و مرشد و جن گیر و روضه خوان - گیرد؟  
چو اوفتاد به دست تو جان خصم، اما  
چه شد که دادی امان؟ تا دوباره جان گیرد؟!  
قوام سلطنه! این دور، دورتست بکن  
که انتقام، از این دور، آسمان گیرد  
پس از شهادت کلنل، گمان مبر عارف  
سکون گرفته و در یک مقر مکان گیرد  
عارف سرانجام به تهران بازگشت و در  
ماه های بالا گرفتن موج جمهوری خواهی که  
با تبلیغات سردار سپه در ۱۳۰۲ بنا شد  
مجلس پنجم، لایحه ی جمهوری شدن  
ایران را از اول فروردین ۱۳۰۳ تصویب کند،  
در کنسرتی در گراند هتل تهران در تأیید  
سردار سپه گفت:

سوی بلبل دم گل باد صبا خواهد برد  
خبر مقدم گل تا همه جا خواهد برد  
مژده ده مژده ی جمهوری ما تا همه جای  
هاتف غیب به تأیید خدا خواهد برد  
باد سردار سپه زنده در ایران عارف  
کشور رو به فنا را به بقا خواهد برد  
اما مجلس هفتم در جلسه ی ۲۸ اسفند  
۱۳۰۲ بر اثر سیلی زدن دکتر حسین  
احیاء السلطنه بهرامی (برادر دبیر اعظم  
بهرامی) به سیدحسن مدرس که مخالف  
رییس جمهوری شدن سردار سپه بود، متشنج  
شد و بالاخره سردار سپه جمهوری خواهی را  
(به توصیه ی آیات: سیدابوالحسن اصفهانی،  
میرزا حسین نائینی و شیخ عبدالکریم  
حایری یزدی) موقوف کرد.

### ملک الشعرا ی بهار

محمدتقی بهار (متولد ۱۲۶۵ ش. در  
مشهد - درگذشته ۱۳۳۰ ش. در تهران)  
بزرگ ترین قصیده سرای چند قرن اخیر  
ایران، شاعری به تمام معنی سیاسی بود. او  
در کودتای ۱۲۹۹ به دستور سیدضیاء به  
زندان افتاد و این شاید بیش تر به دلیل  
نزدیکی او با حسن وثوق و برادرش احمد  
قوام بود. در عین حال، بهار به دلیل  
ایران دوستی به کلنل محمدتقی خان پسیان  
نیز ارادت می ورزید. او می نویسد:  
«کلنل... به قدر لیاقت و بزرگی که داشت  
نتوانست کاری بکند و در حقیقت یکی از



هزارها افراد مفید ایرانی بود که به شوخی  
شوخی نفله شده اند... محمدتقی خان بسیار  
نیک نام بود... هرگاه کلنل شش یا هشت  
هزار ژاندارم رشید، مسلح و فرمانبردار خود  
را... بر روی خزاعی در شاهرود می انداخت  
و از آن جا بی معطلی خود را به تهران  
می رساند... سردار سپه و قسمتی از  
نمایندگان گریخته و شهر با سلام و صلوات  
به او تسلیم شده بود».<sup>۱۳</sup>

بهار هم چنین در قصیده یی که در  
۱۳۰۰ ش. هم زمان با مقاومت کلنل  
پسیان در خراسان ساخته است (با آن که  
برادرش میرزا محمد ملک زاده در زمره ی  
زندانیان کلنل بود)، از انقلاب خراسان  
پشتیبانی کرده و از دولت مرکزی انتقاد  
کرده است:

شد هفت سال تا ز خراسان  
دورم فکند چرخ کیانی  
اکنون گرم ز خانه بیرسند  
نارم درست داد نشانی  
شهر ری آشیانه ی بوم است  
بوم اندر آن به مرثیه خوانی  
خام و خر و خبیث گروهی  
از زر پخته کرده اوانی  
عمال دوزخ اند و زبانشان  
مردم گدازتر ز زبانی  
من نیستم فراخور این جای  
که این جای دزدی ست و عوانی  
سیراب باد خاک خراسان  
و ایمن ز حادثات زمانی  
آن بنگه شهامت و مردی  
آن مرکز امیری و خانی  
آن مفتخر به تاج سپاری

آن مشتری به شاه نشانی  
بیرون کشیده ملک به شمشیر  
از چنگ باهلی و کنانی  
شخصی م گفت: کز چه خراسان  
برداشت سر به طغیان؟ دانی؟  
گفتم که زود زانیه گردد  
آن زن که داشت شوهر زانی  
جایی که پایتخت بلرزد  
از چند تن منافق جانی  
نخروش از چه؟ ملک خراسان  
با خون پاک و عرق کیانی<sup>۱۴</sup>  
با این همه بهار، به خلاف عارف قزوینی  
که پشتیبان سیدضیاء الدین طباطبایی و دشمن  
قوام بود، پس از سقوط کابینه ی  
سیدضیاء الدین طباطبایی در برابر تصنیف  
عارف قزوینی (ای دست حق پشت و پناهت  
بازآ)، تصنیفی به همان بحر و آهنگ سرود که  
چنین شروع می شود:

ای خارجی پشت و پناهت بازآ  
عارف به قربان نگاهت بازآ  
بهار به این نیز اکتفا نکرد و رسماً از  
کابینه ی قوام به حمایت پرداخت و در جواب  
عارف که تصنیف «فیدل هاف هافی شو /  
هاف کن بینم» را در حمله به بهار، قوام و  
سیدحسن مدرس ساخته بود، این تصنیف را  
ساخت:

عارف! هوچی شدی هو کن بینم  
چو فیدل باز عوعو کن بینم  
به دور سفره ی چرب فلانی  
به سان گربه مومو کن بینم  
بهار بی تردید در شعر کلاسیک  
مهم ترین شاعر چند قرن اخیر یعنی برترین  
شاعر پارسی گوی پس از عبدالرحمان  
جامی ست؛ اما زندگی اجتماعی و سیاسی او  
با همه ی ایران دوستی خالی از نقاط ضعف  
نیست. در همین مساله ی مقاومت کلنل  
پسیان هم مدایح و اهاجی فراوانی که او  
به دلیل اغراض خصوصی ساخته است، قابل  
توجیه نیست؛ تا چه رسد به مداحی بهار از  
وثوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ که می گوید:  
مملکت خرد بود و مرد بزرگ! یعنی ایران  
کوچک بود و شایستگی آن که صدراعظم  
بزرگی مثل وثوق الدوله داشته باشد،  
نداشت!!

## ایرج میرزا

ایرج میرزا جلال الممالک (متولد ۱۲۹۱ ق. در تبریز - درگذشته‌ی ۱۳۰۳ ش. در تهران) از شاعران بزرگ قرن اخیر است که در سرودن اشعار سهل و ممتنع در عهد خود بی‌نظیر بود. ایرج، در ۹ بهمن ۱۲۹۷ با ماهی دویست تومان به سمت معاونت پیشکاری دارایی ایالت خراسان منصوب شد و به فاصله‌ی چند روز به مشهد وارد و به خدمت مشغول گردید. این ایام مصادف با والی‌گری احمد قوام‌السلطنه در خراسان بود. ایرج میرزا، در تمام مدت والی‌گری قوام‌السلطنه و بعد در فرمان‌فرمایی کلنل پسپان در خراسان در خدمت وزارت داریی ماند و طرفدار کلنل شد؛ زیرا اولاً، وی اگرچه خود شاهزاده‌یی از نوادگان فتحعلی‌شاه قاجار بود، در دل از نظام پادشاهی وقت دل خوشی نداشت که گفته بود: فکر شاه دگری باید کرد / شاه ما کودن و بله و خرف است / هیچ علی بر سر او جر ندهد / این همان «احمد» لاینصرف است؛ ثانیاً، ایرج با غرور شاهزادگی‌اش، به حقیقت چشم دیدن اقتدار قوام را که از منظر نژادگی و تبار، به پای او نمی‌رسید، ولی چون در مشهد با جلال شاهانه حکومت می‌کرد، ایرج به مداحی او دست زده بود،<sup>۱۵</sup> نداشت. چنان‌که در قصیده‌یی که در ایام اقامت خود در خراسان ساخته و در آن از استاد و مشوق بزرگ خود میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری (۱۲۴۲-۱۳۰۴ ش.) به نیکی یاد کرده است، در مقام شکایت از عزیزان بلاجهت عصر خود گوید:

هم نخواهم که بهر یک خدمت  
بیرم صد تعنت و تهجین  
که دهم زحمت فلان‌الملک  
که کشم منت فلان‌الدین  
چند گویم ادیب را که بیا  
شرح حالم به خواجه کن تبیین  
چند گویم عمادا! کاری کن  
چند خوانم به گوش خر، یاسین<sup>۱۶</sup>  
بلکه در روزهای آخر والی‌گری قوام در حق او چنین ساخت:

این والی بی‌عرضه به ما اهل خراسان  
دردی نفرستاد و دوا نیز نبخشید<sup>۱۷</sup>  
این بود که پس از بازداشت قوام در

مشهد، ایرج احساس آزادی بیش‌تری کرد. یعنی، اولاً، به وزارت دارایی علیه رییس سابق خود (دوبوای بلژیکی که بعد از صدارت قوام از پیشکاری عزل شده بود) تلگراف کرد و با انتقاد بی‌جا از او، به زبان حال تقاضای صدور حکم پیشکاری برای خود کرد و چون قوام او را به کفالت دارایی منصوب کرده بود، با توجه به سوابق، این انتظار بی‌جایی نبود. اما قوام، میرزا غلام‌حسین مستوفی معروف به منگنه را برای این خدمت بر ایرج ترجیح داد و از آن پس چون کلنل، مستقلاً دوبوای بلژیکی را به کار گماشت، ایرج با کلنل روابطی معقول بلکه دوستانه برقرار نمود و در مجامعی که از سوی کلنل تشکیل می‌شد، فعالانه شرکت می‌کرد. مهم‌تر از همه آن‌که ایرج میرزا، معاون دوبوای بلژیکی شده بود که کلنل او را - بدون اجازه‌ی حکومت مرکزی - به سمت پیشکار دارایی خراسان منصوب کرده بود و او هم مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان مالیات (توام با جریمه و خسات تاخیر تادیه) به پای شخص قوام نوشته بود و املاک و اموال زیادی را که قوام در خراسان جمع کرده بود، مصادره کرده بود.

باری، هم از جهت جبهه‌بندی‌های سیاسی - اداری و هم از جهت خانوادگی - نژادی، ایرج خود را طرف مقابل قوام و وثوق قرار داده بود و راه بازگشت و آشتی برای خود باز نگذاشته بود. چنان‌که حتا پس از سقوط سیدضیاء و عروج قوام از زندان به اریکه‌ی صدارت و صدور دستور عزل کلنل از سرپرستی ایالت خراسان، ایرج مسمط زیر را در هجو قوام ساخت.<sup>۱۷</sup>

که گمان داشت که این شور به‌پا خواهد شد  
هر چه دزد است، ز نظیمه رها خواهد شد  
دور ظلمت بدل از دور ضیا خواهد شد  
دزد کت بسته، رییس‌الوزرا خواهد شد  
مملکت باز همان آش و همان کاسه شود  
لعل ما سنگ شود، لولو ما ماسه شود  
این رییس‌الوزرا قابل فرآشی نیست  
لایق آن‌که تو دل بسته‌ی او باشی نیست  
همت‌اش جز بی‌آخادی و کلاشی نیست  
در بساط‌اش به جز از مرتشی و راشی نیست  
گر جهان را بسپاریش، جهان را بخورد  
ور وطن لقمه‌ی نانی شود، آن را بخورد

ایرج میرزا سپس به شیوه‌ی تئاتر از زبان قوام‌السلطنه به پیشکارش می‌گوید:

این وطن، مایه‌ی ننگ است پی دخت باش  
هرچه گویند، جفنگ است پی دخت باش  
پای این قافیه تنگ است پی دخت باش  
شهر ماه شهر فرنگ است پی دخت باش  
دست و پا کن که خرید چمدان باید کرد  
فکر کالسکه و راه همدان باید کرد  
ول مگو، گوش به گفتار تو نادان ندهم  
من سلامی و سده را ز کف ارزان ندهم  
اسب و اسباب به ژاندارم خراسان ندهم  
من به ژاندارم اگر جان بدهم، نان ندهم  
زنده باشم من و کالسکه‌ی من ضبط شود  
می‌زنم تا همه‌جا، گر همه‌جا خبط شود  
من به هر حيله بود، مقصد خود صاف کنم  
به خوانین خراسان دو تلگراف کنم  
دست خطی دو سه برقاین و بر خواف کنم  
وعده از جانب شه رتبه و الطاف کنم  
همه دیوانه صفت قوه‌ی خود جمع کنند  
ریش ژاندارم‌ری و ریشه‌ی خود قمع کنند<sup>۱۹</sup>  
گفتنی‌ست که ایرج میرزا، قسمتی از مثنوی معروف **عارف‌نامه**<sup>۲۰</sup> را نیز در همین اوقات یعنی ۱۳۰۰ ش. که عارف برای پشتیبانی از انقلاب کلنل به مشهد رفته و در باغ خونی (مقر فرماندهی کلنل) اقامت کرده بود، سرود. منشا این بی‌مهری از سوی ایرج به عارف، آن بود که در مرحله‌ی اول - چنان‌که پیش از این گفته شد - عارف در باغ ملی مشهد در کنسرت پُر ازدحامی با خواندن اشعار به گور «خاقان» (فتحعلی‌شاه قاجار جد ایرج میرزا) نفرین فرستاد<sup>۲۱</sup> و ایرج که خود در آن مجلس حضور داشت، پس از شنیدن غزل «نفرین به گور خاقان» و تصنیف «رحم ای خدای دادگر کردی، نکردی» به همراه دیگر شاهزادگان قاجار (هم‌چون شریف رکنی، سالار مظفر، شهاب‌الممالک، معتضدالسلطنه) آرام و آهسته به عنوان اعتراضی موقرانه مجلس را ترک کرد، چه معلوم بود که این اشعار را عارف با موافقت قبلی رهبر جنبش خراسان که خود در ردیف اول حاضران جلوس کرده بود، خواند و با حضور او اعتراض به نوع دیگری ممکن نبود. اما دیوار عارف، کوتاه بود و ایرج می‌توانست دق دل خود را از او خالی کند،

بوئزه که عارف که چهره‌ی ملی و دوست‌داشتنی شده بود، به ایرج در مشهد بی‌اعتنایی کرد. ایرج به دوستان جوان خود گفته بود که با عارف دوست است و جوانان را به او معرفی خواهد کرد. اما عارف در ملاء عام، با کمال بی‌اعتنایی با او برخورد کرده و حتا وقتی ایرج می‌خواهد با عارف معانقه کند، عارف خود را کنار می‌کشد و چون می‌خواهد به او دست بدهد، می‌گوید: من به آدم بی‌شرف دست نمی‌دهم!<sup>۲۲</sup>

به هر جهت ایرج، بخشی از عارف‌نامه را در مشهد در همان ایامی که عارف نزد کلنل در باغ خونی منزل داشت، سروده و طی آن از کلنل چنین تمجید کرده است:

الا ای عارف نیکو شمایل  
که باشد دل به دیدار تو مایل  
گوارا باد مهمانی به جانت  
که باشد بهتر از جان میزبانان  
کریم‌الطبع سرهنگ وطن‌خواه  
جلیل‌القدر سردار فلک جاه  
رشیق‌القد، صحیح‌العمل و القول  
فتاده آن طرف حتا ز لاحول  
مودب، باحیا، عاقل، فروتن  
مهدب، پاک‌دل، پاکیزه دامن  
خلیق و مهربان و راست‌گفتار  
توانا، با توانایی، کم‌آزار  
ندارد با جوانی، هیچ شهوت  
به خلوت پاک‌دامن‌تر ز جلوت  
چو دیده مرکزی‌ها را همه دزد  
خیانت کرده و برداشته مزد  
ز مرکز رشته‌ی طاعت گسسته  
کمر شخصاً به اصلاحات بسته  
یکی ژاندارمری برپا نموده  
که دنیا را پر از غوغا نموده  
در آن ژاندارمری کرده است تاسیس  
معظم مکتبی از بهر تدریس  
به هر جا یک جوانی با صلاح است  
در این ژاندارمری تحت‌السلح است  
همه با قوت و با استقامت  
صحیح‌البینه و خوب و سلامت<sup>۲۳</sup>  
به‌رغم مداحی ایرج‌میرزا از کلنل  
پسیان، ایرج در چشم عارف و یاران او یک  
شاهزاده‌ی از کار افتاده‌ی بیش نبود که تنها  
با یاد اشرافیت پوسیده و تنها در بزم طرب  
بقیای قبل از مشروطه احساس رضایت

می‌کرد و با سوابقی که با قوام داشت،<sup>۲۴</sup> مدایح او از کلنل و نقاداش از عارف، جدی تلقی نمی‌شد، با این همه، ایرج در طول حکومت مستقل کلنل در خراسان با موج روشنفکرانه‌ی اصلاح‌طلب و حتا چپ‌گرای خراسان بیش‌تر احساس تمایل می‌کرد تا حکومت قوام‌السلطنه‌ی پُرتکبر و تبختر. لذا هم‌چنان به مخالفت با قوام ادامه داد و حتا پس از کشته‌شدن کلنل برای تهییج و تشجیع ژاندارمری به ادامه‌ی مقاومت در برابر حکومت مرکزی به ریاست قوام ضمن شعری در سوگ کلنل خطاب به او گفت:

دل‌م به حال تو، ای دوستدار ایران! سوخت  
که چون تو شیر نری را در این کتاف کنند  
تمام خلق خراسان به حیرت‌اند اندر  
که این مقاتله‌ی با تو را چه نام کنند  
نظام ما فقط از همت تو دایر بود  
بیا ببین که چه بعد از تو با نظام کنند  
رسید نوبت آن کز برای خون‌خواهی  
تمام عده‌ی ژاندارمری قیام کنند  
دروغ و راست همه متهم شدند به جن  
به هر وسیله ز خود رفع اتهام کنند  
مرام تو همه آزادی و عدالت بود  
پس از تو خود همه ترویج این مرام کنند  
به جسم هیات ژاندارمری، روانی نیست  
وگرنه، جنبش از بهر انتقام کنند  
خدا نخواست که این مملکت شود آباد  
وطن پرستان بی‌پهوده اهتمام کنند  
سزد که هرچه به‌هر جا وطن‌پرست بود  
پس از تو باید تا جامه مشک‌فام کنند  
ایرج میرزا هم‌چنین درباره‌ی سر جدا شده  
از تن کلنل، این قطعه را ساخت:

به احترام به این سر نظر کنید ای خلق  
که بی‌حیات، ولی در حیات جاوید است  
بدل به این سر بی‌تن شود دو روز دگر  
نشان بیرق ایران که شیر و خورشید است<sup>۲۵</sup>  
با این اوصاف، قابل پیش‌بینی بود که  
امیرلشکر جدید شرق (میرینج حسین آقاخان  
خزاعی) که قبر کلنل پسیان را نبش کرده و  
جنازه‌ی او را از آرامگاه نادر بیرون برده بود، نام  
«جلال‌الممالک» (ایرج میرزا) را نیز در  
سیاهه‌ی متهمان برای دستگیری، محاکمه و  
مجازات بگنجانند. چنان‌که سرکنسول‌گری  
انگلیس در مشهد ضمن برشمردن

دستگیرشدگان - به‌دست امیرلشکر شرق  
میرینج حسین خزاعی - در پایان به مخفی یا  
متواری بودن بعضی از متهمان از جمله  
«جلال‌الممالک» تصریح دارد.<sup>۲۶</sup>

در بعضی منابع، شعر زیر ایرج را به اشتباه  
مدیحه‌ی برای حسین خزاعی قلمداد کرده‌اند،  
حال آن‌که به یقین این بیت اشاره به کلنل  
محمدتقی خان پسیان است:

هم‌چو آن اسی که بر من داد امیر کامکار  
با خبر رم می‌کنند و بی‌خبر، رم می‌کنند  
چه ایرج میرزا در قصیده‌ی که در تقاضای  
اسب سروده است، به نام کلنل محمدتقی خان  
تصریح دارد:

میر اجل تقی‌خان، آن نخبه‌ی جهان  
داند خصال اسب و شناسد تبار اسب  
اسب موقری بی‌سندد برای من  
باشد ز حسن اسب یکی هم وقار من.<sup>۲۷</sup>  
گفتنی‌ست که با تصریح ایرج به نام  
«تقی‌خان» [پسیان] در این اسبیه باز هم  
بعضی از نویسندگان (هم‌چون غلام‌رضا  
ریاضی)، این قصیده را خطاب به رضاقلی‌خان  
نظام‌السلطنه مافی که در ۲۹ صفر ۱۳۴۰ ق.  
(۱۳۰۱ ش.) والی خراسان شد، دانسته‌اند.<sup>۲۸</sup>  
و این نشان‌دهنده‌ی آن است که ایرج پس از  
قتل کلنل، شعر را با افزودن بیت زیر مدح  
نظام‌السلطنه قلمداد کرده است:

یارب همیشه تا سخن از اسب می‌رود  
بادا نظام‌سلطنه دایم سوار اسب<sup>۲۹</sup>  
اما اصل شعر، در مدح کلنل  
محمدتقی‌خان پسیان بوده است، زیرا  
ایرج میرزا در قطعه‌ی دیگری از کلنل  
محمدتقی‌خان به‌عنوان فرمانروای شرق یاد  
کرده و در باب اسبی که کلنل به او هدیه کرده  
است، می‌گوید:

فرمانروای شرق که عمرش دراز باد  
می‌خواست زحمت من درویش کم کند  
اسبی کرم نمود که از رم به خاطر  
اندوه روی آنده و غم روی غم کند  
سم است بر وجود من این اسب و زودتر  
باید خدایگان اجل، دفع سم کند  
یا اسب را بگیرد و بخشد به دیگری  
آن‌گه یکی که رم ننماید کرم کند  
یا گر عطیه باز نگیرد خدایگان  
یک اسبه خاصه نیز به این اسب ضم کند.<sup>۳۰</sup>  
باری، ایرج که حکم دستگیری‌اش از



ایرج

امین الشریعه، ایرج میرزا، ادیب السلطنه سمیعی، محمد هاشم میرزا افسر، حسن نبوی و... مناسبات و روابطی نزدیک داشت. مهم‌تر از همه آن که خود او شعر می‌گفت. نویسنده، دقیقاً سی و دو سال پیش، تضمینی از غزل حافظ را که در یادداشت‌های مرحوم امین الشریعه به نام شوکه‌الملک ثبت شده بود، در مجله‌ی **یغما** چاپ کرد.<sup>۲۶</sup>

باری، شوکه‌الملک علم، در جنب اکثر حاکمان و فرمانروایان عصر خود، حکومت‌گری شایسته، تجدیدطلب و خدمت‌گزار بوده است. تاسیس مدرسه‌ی شوکتیه‌ی بیرجند (ساخته‌ی ۱۳۲۵ ق.) از نخستین باقیات صالحات اوست که در محل حسینه‌ی او دائر شد و مهم‌تر آن که شوکه‌الملک پس از ورود امین الشریعه و ایرج میرزا به بیرجند به تشویق و تشجیع امین الشریعه (پیش از بسیاری از شهرهای دیگر) در بیرجند به تاسیس «مدرسه‌ی شوکتی نسوان» برای تعلیم و تربیت دوشیزگان دست زد و با وجود مخالفت جدی بعضی از متشرع‌نمایان به این خدمات ادامه داد. هم‌چنین علاوه بر حسینه و مدرسه‌ی شوکتیه، بیمارستان و کتابخانه‌ی نیز در بیرجند بنا کرد.

شوکه‌الملک که در انقلاب مشروطیت، از آزادی‌طلبان و مشروطه‌خواهان حمایت کرده بود، در مقاومت کلنل پسپان در ۱۳۰۰ هم قلباً در

که از وی بنده را خط امان است ایرج، بعد از کشته شدن کلنل و رفتن به بیرجند، ابیات زیادی بر **عارف‌نامه** افزود و از جمله در اواخر آن به مدح سردار سپه هم گریز زد و گفت:

تجارت نیست، صنعت نیست، ره نیست  
امیدی جز به سردار سپه نیست  
ایرج میرزا علاوه بر مطالب تندی که در **عارف‌نامه** علیه عارف گفت، قطعه‌ی تند هم در هجو عارف گفته است:

روز قیامت شود به صورت خرچنگ / هر که  
ز عارف ادب نگاه ندارد / کیست در ایران که  
هرچه دارد از او نیست / یاره چه گویی که  
مال و جاه ندارد / آن همه کاو را بود علاقه  
به ایران / هیچ حشیشی به خانقاه ندارد /  
تهمت محض است بچه‌بازی عارف / بنده  
قسم می‌خورم که باه ندارد / بنده اگر چند  
شعر هزل سرودم / این همه الغوث و یا اله  
ندارد / و دو سه جا نام عارف آمده در شعر /  
وا اسفا وامصیبتاه ندارد / مردم اگر شعر خواه  
و شعر شناسند / ربط به این عبد روسیاه  
ندارد.<sup>۳۴</sup>

### شوکه‌الملک علم

محمدابراهیم خان شوکه‌الملک علم (امیر قائنات) در مقاومت کلنل پسپان در خراسان، از یک سو با گرفتن دستور از دولت مرکزی، برای مقابله‌ی نظامی با کلنل آماده شد و از سوی دیگر، راه صلح و مسالمت را برای تسلیم کلنل با تلگراف‌های حضوری، باز گذاشت؛ زیرا شوکه‌الملک به خلاف برادرش حشمة‌الملک (والی سیستان و بلوچستان) که حاضر بود، بخشی از ایران را به ثمن بخت (یعنی با اخذ اندک رشوه‌ی) به انگلیسی‌ها واگذار کند، به طوری که از گزارش رسمی شخص شوکه‌الملک بر ضد برادرش حشمة‌الملک به مظفرالدین شاه قاجار، آشکار است، ایران دوست و خواهان ترقی و تعالی ایران و مخالف گسترش نفوذ بیگانگان در سرحدات جنوبی ایران بوده است.<sup>۳۵</sup>

شوکه‌الملک، اهل شعر و ادب بود و با بسیاری از شاعران، ادیبان، هنرمندان و فرهیختگان عصر خود از جمله

سوی حسین خزاعی (امیر لشکر جدید شرق) صادر شده بود، با سابقه‌ی معاونت دوبوای بلژیکی از یک سو و اشعاری که در هجو قوام و مرثیه‌ی کلنل ساخته بود از سوی دیگر، بر جان خود بیمناک بود و لذا نخست به حجره‌ی دوست ادیب و شاعرش بلکه استاد و مشوق اصلی‌اش در خراسان میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری پناه برد و به مدت سه شبانه‌روز مخفیانه در پستوی حجره‌ی ادیب منزل گرفت و پس از آن در منزل مرحوم آقا میرزا محمد خراسانی معروف به آقازاده‌ی خراسانی مخفی شد؛ چنان‌که ایرج میرزا خود در غزلی گفته است:

هرچه خواهد چرخ با من کج بتابد، گو بتاب  
من هم این‌جا دارم آخر آیت‌الله زاده را<sup>۳۱</sup>  
ایرج سپس بعد از ده پانزده روز اقامت در اندرون منزل آقازاده - به همراه نیای من میرسیدحسن امین‌الشریعه - خائفاً یترقب از مشهد به محمدابراهیم خان شوکه‌الملک علم که در قائنات استقلال‌ی از مشهد داشت، پناه برد. چنان‌که ایرج میرزا خود در این باب می‌گوید:

چو در دلو هزار و سیصد و چل  
مرا شد در خراسان، کار مشکل  
توافق کرد اقبال بلندم  
گذار افتاد سوی بیرجندم  
فرود آوردم آن‌جا، بخت مقبل  
فروآوردن اعشی<sup>۳۲</sup> به باهل<sup>۳۳</sup>  
امیر بنده‌پرور شوکه‌الملک  
که باشد لجه‌ی اجلال را فلک  
خداوندی به بذل وجود، حاتم  
به نام و زهد ابراهیم ادهم  
امیر قائنات و سیستان بود  
ز عدل‌اش هر دو جا، دارالامان بود  
سرایش تکیه‌گاه خاص احرار  
مهیا بهر استخلاص احرار  
گشاده سفره‌اش بر خاص و بر عام  
ز جودش برده خاص و عام، انعام  
نشاط خاطرش مهمان‌پذیری  
ز ایتم و ارامل دستگیری  
مرا در حضرتش مهمان پذیرفت  
به صد خوش‌رویی و احسان پذیرفت  
به‌جا آورد شرط میزبانی  
فرو نگذاشت هیچ از مهربانی  
«امیر»ی را «امین»ی میهمان است

دادگستری، به شوکه‌الملک گزارش می‌دهد که این رییس دادگستری قاضی شریف و از خاندان روحانی‌ست و به شما هم نظر سوئی ندارد. باری امیر شوکه‌الملک در بیرجند ماند و عاقبت در سال ۱۳۲۳ در آنجا بدرود زندگی گفت. پس از مرگ او، در مجلسی محتشم برای بزرگداشت او در تهران ملک‌الشعرای بهار از او به نیکی یاد کرد و هم‌چنین حسین سمیعی متخلص به «عطا» و ملقب به ادیب السلطنه (۱۲۵۳-۱۳۳۲) ۳۷ در تاریخ فوت امیر شوکه‌الملک علم چنین گفت:

شوکه‌الملک دل از صحبت یاران بر کند  
و ز فراش دل یاران همه آکنده بود  
آنچنان بار خدا را به خلوص و به صفا  
بندگی کرد که شایسته‌ی یک بنده بود  
چونکو نام‌همی زیست وی، اندر همه عمر  
گویم از زنده‌ی جاویدش، زینده بود  
زین سبب خامه رقم زد پی تاریخ وفات:  
«شوکه‌الملک براهیم علم زنده بود»  
(۱۳۲۳ شمسی)

### امین الشریعه

میرسیدحسین امین‌الشریعه (متولد ۱۲۴۷ش. در سبزواری - درگذشته ۱۳۱۸ش. در گرگان) از رجال علمی و ادبی عصر مشروطه که شرح زندگانی و خدمات او در جلد نهم **دایرةالمعارف تشیع** (زیرنظر آقایان احمد صدر حاج سیدجوادی، بهاء‌الدین خرمشاهی و کامران فانی) چاپ شده است، از زمان مهاجرت خود به اتفاق میلیون (از جمله شیخ محمدحسین مجتهد مقصدلو استرآبادی) به غرب کشور با کلنل آشنایی و دوستی یافته بود. لذا پس از دستگیری قوام‌السلطنه، به‌عنوان یکی از دانشمندان روشنفکر و تجددخواه، به پشتیبانی و حمایت از کلنل پرداخت. وی در دو مورد به سمت عضو «هیات مصلحه» که در حقیقت سفیران حسن نیت کلنل برای بی‌طرف کردن حاکمان و خوانین محلی بودند، به نزد حاکمان محلی خراسان عزیزت کرد. ۴۱ در مراجعت آقازاده‌ی خراسانی از مکه نیز به اتفاق او نزد شوکه‌الملک به بیرجند رفت و به تعبیر زنده‌یاد استاد سیدعلینقی امین در **تاریخ سبزواری**:



امین الشریعه

(سیدالعلماء)، در این دوره (سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰) رییس دادگستری بیرجند بود. چون به آنجا وارد شد، مباشر شوکه‌الملک، نزد او آمد و بسته‌ی اسکناسی را که داخل پاکت بود، به او داد. رییس دادگستری از او پرسید: این چیست؟ مباشر امیر گفت که: امیر در قائنات به هر یک از روسای ادارات دولتی ماهیانه حقوقی معادل حقوقی که از دولت دریافت می‌کنند، می‌پردازد و این حقوق ماهیانه‌ی جناب‌عالی از جانب امیر است و بنده همه ماهه خدمت شما خواهم رسید و این مبلغ را مرتب تقدیم خواهم داشت. رییس دادگستری می‌گوید که: حقوق ما قضات، برای زندگی ما کافی‌ست و من از این پول‌ها نمی‌گیرم. امیر شوکه‌الملک، از این برخورد کمی بیمناک می‌شود و به سیدمحمد فرزانه می‌گوید که نمی‌دانم رییس دادگستری قصد دارد چه ضربیه‌ی به من بزند که این پول را رد کرده است. فرزانه با آمدن و رفت نزد رییس

مقام پیش‌گیری از برخورد نظامی کلنل با نیروهای محلی بود. بالاخره هم پس از کشته شدن کلنل، به عده‌ی از شخصیت‌های خراسان که جان ایشان در خطر بود، در بیرجند پناه داد. اما عاقبت خودش در سال ۱۳۰۳، در اوج اقتدار سردار سپه، از کار کناره گرفت که می‌دانست قدرت مقاومت در برابر او ندارد. پس از استقرار قطعی رضاشاه، در سال ۱۳۱۴ به کلی از بیرجند دور شد و به تهران آمد. ولی از حسن تدبیر و روح مسالمت‌جویی که داشت، منظور نظر رضاشاه واقع شده، نخست به استانداری فارس (۱۳۱۷) و سپس به وزارت پست و تلگراف مامور و منصوب شد. شوکه‌الملک علم بعد از رضاشاه نیز در اولین کابینه‌ی محمدعلی فروغی (شهریور ۱۳۲۰) در سمت وزارت ابقاء شد. لیکن در ۱۳۲۱ به بیرجند بازگشت. دکتر محمدرضا جلالی نائینی مرا گفت که برادرش محمدسعید جلالی نائینی



شوکه الملک علم (همراه پسرش اسدالله علم)

قسمت غربی باغ ملی مشهد به روی  
صحنه آمد. ۲۸

پس از این تئاتر بود که عارف در برنامه‌ی  
کنسرتی غزل معروف «گور خاقان» خود را به  
مطلع زیر در دستگاه بیات ترک خواند:

سپاه عشق تو، ملک وجود، ویران کرد  
بنای هستی عمرم به خاک یکسان کرد  
چو جغد بر سر ویرانه‌های شاه‌عباس  
نشست عارف و لعنت به گور خاقان کرد ۳۹  
عارف سپس در حالی که نغمه‌ی پیانوی  
مشیر همایون شهردار آواز او را همراهی  
می‌کرد، تصنیف ضربی زیر را در همان  
دستگاه بیات ترک خواند:

رحم ای خدای دادگر کردی، نکردی  
ابقا به اعقاب قجر کردی، نکردی ۴۰  
«جمهوری‌نامه»یی که عشقی در  
روزنامه‌ی قرن بیستم خود منتشر می‌کرد،  
اثر طبع ملک‌الشعرای بهار (و نه خود  
عشقی) است که در آن همه‌ی موافقان  
جمهوری از جمله عارف قزوینی (و هم‌چنین  
میرزا کریم‌خان رشتی، سیدمحمد تدین، علی  
دشتی، حسین صبا، حسین دادگر  
(عدل‌الملک)، سلیمان میرزا اسکندری،  
زین‌العابدین رهنما، شیخ العراقین،

حدود چهل نفر از دستگیرشدگان در  
گزارش‌های کنسولگری انگلیس در  
مشهد مندرج است. ۴۳

اما امین‌الشریعه، نظر به سیادت و  
حرمت و نیز اختصاصی که با آقازاده‌ی  
خراسانی مرجع روحانی خراسان مدار  
وقت داشت، به او پناهنده شد و کسی  
در منزل آقازاده متعرض او نمی‌توانست  
شد. در همین احوال، ایرج میرزا نیز که  
حکم دستگیری او صادر شده بود، با  
لباس مبدل خود را از حجره‌ی تنگ و  
تاریک ادیب نیشابوری به منزل آقازاده  
رسانید و در آن جا مخفی شد، تا آن که  
عاقبت چون اوضاع به کام مخالفان  
استقرار یافت، امین‌الشریعه به دعوت  
شوکه‌الملک علم به بیرجند رفت و  
ایرج میرزا نیز چون به سمت معاون  
دوبوای بلژیکی، مسوول مصادره‌ی  
املاک و اموال قوام در خراسان و  
مغضوب رییس دولت بود، به همراه او  
به بیرجند روانه شد و در این ایام بود که  
شیخ محمدحسن سالک سبزواری که

سابقاً در هجو قوام اشعاری ساخته بود، در  
مدح حسین خزاعی امیرلشکر خراسان، این  
رباعی را به سردار سپه تلگراف زد:

سردار سپه پشت شهنشاه عجم  
ای حافظ افسر کی و مسند عجم  
در توس، امیرلشکر شرق، حسین  
آهو بره رام کرده با شیر اجم ۴۴  
در حالی که ملک‌الشعراى بهار در حق  
همین حسین خزاعی گفته است:

ثانی شمر لعین، حسین خزاعی

بسته میان تنگ بر اذیت داعی

### عشقی

سیدمحمدرضا عشقی معروف به  
میرزاده‌ی عشقی (متولد ۱۳۱۲ ق. در همدان  
- مقتول ۱۳۰۳ ش. در تهران) از شاعران،  
روزنامه‌نگاران و نمایش‌نامه‌نویسان تند و  
انقلابی پس از مشروطیت بود.

او نمایش‌نامه‌ی با نام «رستاخیز  
سلطین ایران در ویرانه‌های مدائن»  
نوشته بود که در اوج مقاومت کلنل در  
خراسان یعنی چند روز پس از آمدن عارف  
قزوینی به مشهد به‌دستور کلنل پسیان در

«مرحوم امیر شوکه‌الملک امیر قائنات و  
بیرجند، مقدم او را گرامی و متجاوز از دو  
سال با اصرار او را نزد خود نگاه داشت». ۴۲

امین‌الشریعه پس از کشته‌شدن کلنل، این  
اشعار را در سوک او بساخت که بیت آخر  
متضمن ماده تاریخ وفات کلنل نیز می‌باشد.

شهید گشت چو در غره‌ی صفر، کلنل  
فزود بعد محرم، غم دگر، کلنل ۴۲  
عزای عام تو پُرشور مثل عاشوراست  
ز بس به پاس تو برپاست شور و شر، کلنل  
هزار و سیصد و چل، شد صفر، محرم ما  
که شد جدا چو حسین از تن تو، سر، کلنل  
شده محرم ثانی در این صفر برپا  
نمانده فارغ از این غصه، یک نفر، کلنل  
چه‌گونه اهل خراسان دمی بیاسایند  
کنون که خون تو شد این چنین هدر، کلنل  
یک از هزار حقوق ترا ادا نکنیم  
کنیم هر شب اگر گریه تا سحر، کلنل  
اگرچه داد خراسان رضا به جمهوری  
قضا نداد به ما مهلت آن قدر، کلنل  
هر آن کسی که نسوزد دلش به کشتن تو  
خلاف نیست، نخوانم گرش بشر، کلنل  
«قوام‌السلطنه» شد قاتلات یزیدصفت  
جدا سر از بدنت شمر کرد اگر، کلنل  
سرت چو خصم جفا پیشه از قفا ببرید  
شدند اهل وفا زار و خون جگر، کلنل  
در این سفر به ره اولیا نهادی گام  
بلی شهید وطن می‌کند خطر، کلنل  
تو رفتی و همه گویند سیدالشهدا  
تراست سرور و سالار هم‌سفر، کلنل  
سر حسین، شد از نیزه ناظر اُسرا  
تو سر بریده کنون کن به ما نظر، کلنل  
اسیر پنجه‌ی شمر و سنان و خولی بین  
به توس، مرد و زن و دختر و پسر، کلنل  
امین چو خواست کند ثبت سال دفن ترا  
کنار تربت «نادر» به چشم تر، کلنل  
به خیر مقدم، ببرید سر ز «طیر» و بگفت  
«ندیم نادر افشار، با هنر کلنل»  
۱۳۴۰ قمری = (حرف «ط» سر «طیر»)

۱۳۳۹-۹

پس از استقرار میرپنج حسین خزاعی  
(امیرلشکر شرق) در مشهد، به‌دستور مرکز  
حکم دستگیری تمام شخصیت‌های سیاسی،  
اداری و اجتماعی که با قوام مخالفت و با  
کلنل همکاری کرده بودند، صادر شد که نام

ضیاءالواعظین، فرج‌الله بهرامی (دبیر اعظم) و... را به باد هجو گرفته شده‌اند. باری، نه تنها درون مایه‌ی «جمهوری‌نامه» بلکه روانی و سلاست آن نشان می‌دهد که شعر از بهار است نه عشقی. اما تصنیف خود عشقی در ردّ جمهوریت:

تا تهیه در لندن شد اساس جمهوری  
خودسری تدارک شد بر قیاس جمهوری  
ارتجاع استبداد در لباس جمهوری  
آمد و نمود، جمله با رنود

### شیخ احمد بهار

شیخ احمد بهار تهرانی (۱۲۹۶-۱۳۳۶ ش.) از اعضای حزب دموکرات صدر مشروطیت مدیر هفته‌نامه‌ی **بهار** در مشهد<sup>۴۵</sup>، مهم‌ترین مطبوعه‌ی هواخواه جنبش کلنل پسیان بود و در طی این مدت صادقانه در خدمت این حرکت قرار داشت و لذا مطالب آن یکی از منابع مهم پژوهش در قیام کلنل و نقش‌های بازیگران این جنبش محسوب می‌شود. شیخ احمد بهار، در زمان اقتدار کلنل، شعر تند زیر را با مقدمه‌یی درباره‌ی پیشینه‌ی استعماری انگلیس در هفته‌نامه‌ی خود منتشر کرده و طی آن ضمن تقبیح قرارداد وثوق‌الدوله، کودتای سیدضیاء را نیز نتیجه‌ی توطئه‌ی انگلیس خواند. متن این نوشته‌ی منثور و منظوم این است:

«خوانندگان جریده‌ی **بهار** از خواندن بیانات لرد کرزن و تحریرات مسلسل ما به تنگ آمده‌اند، ما هم می‌بینیم یک نطق ریایی را بیش‌تر از این نباید توضیح داد. اینک برای آن‌که بدانند دولت انگلیس نه تنها مانع ترقی و سعادت ماست، بلکه خاری‌ست که در راه سعادت نوع بشر رویده و نیز بدانند که در میان ایرانیان اشخاصی یافته می‌شوند که به‌خوبی هر نطق و بیان ریایی را از غیر آن تشخیص می‌دهند، یکی از قصاید خود را (که در نتیجه‌ی توقیف جریده‌ی **بهار** در سال ۱۳۳۷ [قمری] در موقع عقد قرارداد (۱۹۱۹) و مسافرت ما به قفقاز و قسطنطنیه) ساخته شده،<sup>۴۶</sup> در پایان نطق لرد معظم طبع کرده و تحریرات خود را به‌همین جا خاتمه می‌دهیم.»

در جهان غوغا نمودی، ای جناب انگلیس!

ای جناب انگلیس  
خلق را بی‌پا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
بهر کشورگیری و خاموشی هندوستان،  
هر زمان در این جهان  
طرح بدعت‌ها نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
از بی‌کشتار مردم حیل‌های بی‌شمار، روز  
و شب بردی به‌کار  
پرده‌ها بالا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس...

کودتای سیدضیاء ایجاد شد با دست تو،  
خوب مزد شست تو  
همتی والا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
هرچه ملت بود کردی در شمال و در  
جنوب، خوب کردی خوب خوب  
خوب با ما تا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
هرچه در ایران نمودی از برای خویشتن،  
حرف حق بشنو ز من  
بی‌خود و بی‌جا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
در «بهار» خویش «احمد» گفته دائم این  
کلام، گرچه با دست قوام  
بر وی استهزا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
روزگار، آخر تو را هم خوار و رسوا می‌کند  
با تو دنیا می‌کند  
آن‌چه با دنیا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس<sup>۴۷</sup>

شیخ احمد بهار هم‌چنین مربع ترکیبی طنزآمیز به لهجه‌ی مشهدی باعنوان «دانش غلم» از زبان یکی از لوطی‌ها / دانش غلام‌های مشهد، هم‌زمان با قیام کلنل پسیان سروده و در آن از مفاسد و مظالم حاکمیت مرکزی در تهران نالیده است و همین اشعار است که ایرج‌میرزا در تقریظ از آن‌ها شعر معروف «دانش غلم» خود را سروده و شیخ احمد بهار آن شعر ایرج را که در بیست بند بر ضدّ صدارت قوام بود، در ۱۱ میزان ۱۳۰۰ در شماره‌ی ۱۳ هفته‌نامه‌ی **بهار** خود به چاپ رسانید که بیتی از آن این است:

وصف مرکز راه، کس مثل تو بی‌پرده نگفت  
رفته و دیده و سنجیده و پی برده نگفت<sup>۴۸</sup>  
اما اشعار شیخ احمد بهار به لهجه‌ی محلی مشهدی:

دانش غلم رفتن و یک دوره تهرونه دیدم  
مرکز فتنه‌ی هر گوشه‌ی ایرونه دیدم  
لوطیای پُر طمع و دزدای نیم‌جونه دیدم  
هتل و ماشین و رستوران و واگونه دیدم  
تام بیا این‌جا صفا کن، مو کجایم تو کجا  
دانش غلم این‌جکه نگاه کن مو کجایم تو کجا<sup>۴۹</sup>  
ناگفته نماند که ایرج‌میرزا در شعری که در جواب همین مربع ترکیب شیخ احمد بهار سروده است، سخن را به سقوط سیدضیاء و صدارت قوام رسانده و از «قوم» به‌عنوان «دزد کت‌بسته» یاد کرده و گفته است:

که گمان داشت که این شور به‌پا خواهد شد  
هرچه دزد است ز نظمیة رها خواهد شد  
دزد کت بسته رییس‌الوزرا خواهد شد  
مایه‌ی رنج تو و زحمت ما خواهد شد

### احمد بهمنیار



احمد بهمنیار (دهقان)

احمد بهمنیار کرمانی (۱۲۶۲-۱۳۳۴ ش.) از ادب‌دانان قدر اول ایران، در انقلاب مشروطیت به آزادی‌خواهان پیوست و به عضویت «حزب دموکرات» درآمد و در جهت تقویت اندیشه‌های انقلابی‌اش در ۱۳۲۹ ق / ۱۲۸۹ ش به تاسیس روزنامه‌یی به‌نام **دهقان** دست یازید و به‌همین دلیل در شعر «دهقان» تخلص می‌کرد. بهمنیار بر اثر همین روزنامه‌نگاری به زندان افتاد و

پس از آزادی از زندان در ۱۳۳۶ ق. به استخدام وزارت مالیه درآمد و به عنوان «مفتش و ممیز ایالتی تحدید تریاک» به خراسان مامور شد. وی قبل از آن که خود در سال ۱۳۰۱ ش. از مشهد به تهران مراجعت کند، در سال ۱۳۰۰ ش. در دفاع از کلنل محمدتقی خان به نظم و نثر مطلب می نوشت و در نشریه های محلی انتشار می داد؛ از جمله مخمسی در پنجاه بند ساخت که چند بند آن به قیام کلنل اختصاص دارد. گزیده یی از این مخمس که اوضاع عمومی ایران و جو انقلابی آن زمان خراسان را نشان می دهد و به طور کامل با عنوان «هدیه ی شرف ایران به شرف قیام ملی خراسان» هشت روز پیش از قتل کلنل در مشهد چاپ شده بود، این است:

مژده که دنیای پیر از سر نو شد جوان  
به جسمش اندر دمید صور تکامل روان  
پیکر رنجور شرف گرفت تاب و توان  
پنجه ی حق بردید پرده ی حق نشنوان  
کوس حقیقت فکند به ربع مسکون طنین  
مغرب بس خورده خون گرفته دیوانگی  
شده است مغزش تهی ز هوش و فرزانیگی  
بشر نبیند مگر به چشم بیگانگی  
نیوید از حرص و آز طریق مردانگی  
به حیلله آورد خواست جهان به زیر نگین  
دهند گه کنفرانس، کنند گه کنگره  
که زیر فرمان کشند جهانیان یکسره  
گیتی قسمت کنند به نام مستعمره  
به یکدگر در ستیز که تا که یابد فره  
به مصر و شام و عراق به هند و ایران و چین  
تیغ به روی جهان ز کینه آهیختند  
به خون ابناء نوع خاک بیامیختند  
فته و شر و فساد به گیتی انگیختند  
ز بس که خون بشر به ناروا ریختند  
ز آتش بیدادشان بر آسمان شد حنین  
اگر معاهد شوند فرانس و ایتالیا  
و گر که ژاپون شود حلیف برتانیای  
و گر زند امریکا طبل خلاف از ریا  
مقصد و منظورشان نیست به جز آسیا  
که بهر یغمای او جمله نموده کمین  
ز غریبان، شرفیان به عهده افزون ترند  
به دانش و دین و داد بر دگران سرورند  
پاک دل و پاک زاد، راد و کرم گسترند  
اصیل و والانژاد دلیر و جنگاورند

تن به اسارت کجا دهند قومی چنین؟!  
ایدون ایرانیان به دانش آید و هوش  
باز نمایید چشم گشاده دارید گوش  
بر آورید از جگر به نام ایران خروش  
که بست دشمن طمع به کشور داریوش  
نهاد دام فریب هم از یسار و یمین  
شد متبدل به ننگ، آن همه نان و شرف  
لشکر و گنج و سلیم به جمله رفتش ز کف  
کردند ابناء او وقت به غفلت تلف  
تا که بدو اجنبی یافت ره از هر طرف  
کرد در او رخنه ها پُرخطر و سهمگین  
حرفه ی عمال شد مکر و ستم پروری  
پیشه ی ایلات گشت دزدی و غارتگری  
صد ره از آنان بتر قلمزن و دفتری  
ز پای تا سر نفاق لشگری و کشوری  
طینتشان از نفاق آمده گویی عجین  
ملت در خواب جهل غنوده از مرد و زن  
به جهل دل کرده خوش به ننگ در داده تن  
کم خرد و خودپرست، بی هنر و لاف زن  
پشه به هنگام کار، پیل به گاه سخن  
نه نزد خود شرمسار، نزد گران شرمگین  
فرقه ی عالم نما، دشمن علم و هنر  
برای اغفال خلق تنگ بیسته کمر  
قرآن دام فریب، کرده پی سیم و زر  
ز حکم ناحق کنند هزار تفتین و شر  
به کفر ایشان گواه نص کتاب مبین  
سران کشور که باد از تنش سر جدا  
در ره اغراض شوم کرده وطن را فدا  
دولت از ایشان فقیر، ملت از ایشان گدا  
نه شرمشان از رسول، نه بیمشان از خدا  
ز مردمی بی نشان، به اجنبی همنشین  
جهان فراگیرد این شعله ی عالم فروز  
که اینک از خاک روس طلوع کرد و بروز  
شراره یی بیش تر نجسته از آن هنوز  
که جان گیتی خوران فکند در تاب و سوز  
التری نازلا بهم عذاب مهین  
تیغ عدالت نخست به روس شد مرگبار  
به خاک و خون درتپید افسر و تخت تزار  
کشور آزاد شد ز بند سرمایه دار  
ز بورژوازی کشید دست طبیعت دمار  
گلوی دزدان فشرده به پنجه ی آهنین  
ایدون دور فلک به کام مظلوم شد  
عاقبت ظلم و کید به خصم مشغوم شد  
جهان خور بی امان به مرگ محکوم شد  
کینه ی پنهانی اش واضح و معلوم شد

به بورژوا شد فرود صاعقه ی آتشین  
توده ی هر ملتی به جنبش آمد همی  
تا رهد از بند ظلم به کوشش آمد همی  
ز خشم چون شرزه شیر به غرش آمد همی  
ز غرش او جهان به لرزش آمد همی  
به لرزش آمد همی جان به تن خائنین  
وکیل و میر و وزیر ز صنف اعیان بود  
اسیر عفريت ظلم ملک سلیمان بود  
رنجبر و کارگر بی سر و سامان بود  
چو حال او کار ملک زار و پریشان بود  
چو کیسه ی او تهی خزانه ی مسلمین  
چندی اگر بگذرد امور بر این قرار  
در کف اعیان بود حکومت و اقتدار  
محو شود نام ملک از ورق روزگار  
مگر شود کارگر امور را ذمه دار  
بهر نجات وطن رخس کند زیر زین  
رنجبر ای کرده پشت ز بار محنت دو تا  
کارگر ای جمله عمر به رنج و غم مبتلا  
حق جهانداریت دست خوش اغنیا  
ماحصل زحمت طعمه ی اهل هوا  
زیسته در بندگی تا نفس واپسین  
تا به کی از هم درند تو را وحوش و سیاع  
ز دست رنجت برند مفت خوران انتفاع  
اسلحه بردار! هان! ز حق خود کن دفاع  
روپهکان را بران ز حوزه ی اجتماع  
خسبد الا تا به کی به بیشه شیر عرین  
سیس اشاره به قیام کلنل  
محمدتقی خان پسبان کرده گوید:

مگر نه اینک ز طوس لوی حق شد بلند  
جنبش ملت هراس در تن دزدان فکند  
مگر نه پور وطن چو کاوه ی هوشمند  
هموطنان را چو دید بسته دم و مستمند  
بست به همت کمر، گشت به ملت معین<sup>۵۰</sup>

### ادیب نیشابوری

میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری (۱۲۴۲-۱۳۰۴ ش) مدرس بزرگ ادبیات در مشهد، نسبت به ماجراهای سیاسی عصر خویش کم و بیش بی تفاوت ماند و با این که شاعری مفلک و ادیبی توانا بود، در محدوده ی جزییات حوزه ی ادبی خویش ماند. چنان که نوشته اند که وقتی عارف قزوینی غزل معروف «نفرین به گور خاقان» خود را در «گاردن پارتنی» باغ ملی مشهد خواند، تنها عکس العمل ادیب نیشابوری آن بود که دو

ایراد ادبی بر آن غزل گرفت و آن این بود که گفت: عارف در مقطع این غزل:

چو جغد بر سر ویرانه‌های شاه‌عباس  
نشست عارف و لعنت به گور خاقان کرد  
اولاً، خود را به جغد تشبیه کرده و این  
خلاف بلاغت و دور از ذوق ادبی است که شاعر  
خود را بی‌دلیل چنین خوار و ذلیل کند و ثانیاً،  
از جهت تقطیع، حرف اول (عبّاس) باید به  
تلفظ نیاید و «شاه‌عبّاس» تلفظ شود و حال  
آن که حرف (ع) به‌خلاف حرف همزه یا  
(الف) قابل اتصال به حرف آخر کلمه قبلی  
نیست. ۵۱

### مشکان طبسی

سیدحسین مشکان طبسی از شاگردان  
جهانگیرخان قشقایی در اصفهان بود که به  
نوشته‌ی خودش در **ادبستان** پس از سفری  
به مشهد مجذوب حاج میرزا حبیب خراسانی  
گردید و عزم رحیلش بدل به اقامت شد.  
مشکان بعدها، به خدمت عدلیه درآمد و  
مستشار دیوان عالی کشور شد. او هم‌زمان  
با انقلاب کلنل پسیان در خراسان (هفده  
سال پس از انقلاب مشروطیت) به استقبال  
غزل ایرج میرزا به مطلع «طرب افسرده کند  
چون که ز حد درگذرد» گفته است:

کیست آن کس که به راه وطن از سر گذرد؟  
هیچ کس! بلکه کسی نیست که از زر گذرد  
هیفده سال ز مشروطه گذشته است و هنوز  
حالت ما به همان وضع مکرر گذرد  
این چه سرّی است که قانون نتوانسته هنوز  
به مقام عمل، از کاغذ و دفتر گذرد  
آن که آزاد بود، کی بتواند دانست  
که چه در حبس غزان بر سر سنجر گذرد  
روزی آید که حساب همگی را بکشند  
این رسن عاقبت الامر ز چنبر گذرد

### سالک سبزواری

شیخ محمدحسین سالک سبزواری  
ساکن مشهد که اشعار پراکنده‌ی او را زنده‌یاد  
میرسیدحسین امین‌الشریعی سبزواری که  
جزء «هیأت مصلحه»ی کلنل بود، گردآورده  
و آن‌ها را در پایان کتاب **اخلاق امینی** ضبط  
کرده است، در سرودن ماده تاریخ استاد بود و  
این شعر را به خواهش امین‌الشریعی برای  
ماده تاریخ فوت کلنل محمدتقی‌خان پسیان  
در ۱۳۴۰ق گفته است:

نهاد پای ادب سالک مورخ و گفت:

«بزیر ابر چو بدر سپهر شد کلنل»  
که به قاعده‌ی دخل و خرج، باید پای ادب  
که حرف «ب» باشد، به مصرع دوم این بیت  
افزوده شود و آن‌گاه به حساب ابداع، تاریخ سال  
فوت کلنل به دست می‌آید.

### مرتضی میرزا شکسته

شاهزاده حاج مرتضی میرزا قهرمان  
متخلص به شکسته پدربزرگ جهانبخش  
قهرمان (داماد ملک‌الشعرای بهار) و محمد  
قهرمان (شاعر خوب معاصر)، مدیر  
روزنامه‌ی **خورشید**، از آزادی‌خواهان تندرو  
خراسان (متولد ۱۲۹۸ ق در ازغند تربت  
حیدریه و درگذشته‌ی ۲۲ شهریور ۱۳۲۳  
ش. در تهران) بود که ثروت موروث خود را  
در راه خدمات فرهنگی (از جمله احداث  
مدرسه‌ی دخترانه در شهر مذهبی مشهد)  
ایثار کرد. نمونه‌ی اشعار انقلابی او این  
رباعی است: ایران یک انقلاب می‌خواهد و  
بس / خون‌ریزی بی‌حساب می‌خواهد و  
بس / بی‌چون و چرا درخت آزادی ملک / از  
خون من و تو آب می‌خواهد و بس.

این شاعر حساس که شاگرد و دوست  
ادیب نیشابوری و ایرج میرزا نیز بوده است، به  
نوشته‌ی خودش در جریده‌ی **خورشید** مورخ  
۲۵ صفر ۱۳۴۳ به‌هنگام قتل کلنل در مهنه  
خاک روس بوده است و در همان‌جا، در رئای  
کلنل گفته است:

رفتی و در ایران چو تو سرهنگی نیست  
با خصم وطن ستیزه و جنگی نیست  
سردادی و نام نیک بردی، آری  
در راه وطن، دادن سر، ننگی نیست ۵۲  
این شاهزاده همان کسی است که وقتی  
در ذی‌حجه‌ی ۱۳۴۳ق. سردار معزز  
بجنوردی (قاتل کلنل پسیان) را به امر  
سرتیپ جان‌محمدخان امیرلشکر شرق بر  
دار کشیدند، در روزنامه‌ی **خورشید** نوشت  
که سردار، بر روی دار خود را خیس کرد و  
سالک سبزواری به‌همین مناسبت او را  
چنین هجو کرد: شهزاده! مدیر نامه‌ی  
**خورشیدی**! / ای زنده! به مرده بر سر  
تنقیدی؟ / سردار به روی دار گفتی شاشید /  
تو بودی اگر به‌جای او، می‌روی. ۵۳

### علی اکبر گلشن

علی اکبر آزادی متخلص به «گلشن» و

معروف به «گلشن آزادی» که در ۱۲۹۸ ش  
از تربت حیدریه به مشهد آمده و با  
روزنامه‌های محلی **دموکرات** (به مدیریت  
محمداسماعیل عطاءالله‌اوف مازندرانی  
متخلص به «منیر»)، **شرق ایران** (به  
مدیریت رفعت‌الدوله‌ی شهیدی)، **فکر**  
**آزادی** (به مدیریت احمد بهمنیار کرمانی  
متخلص به دهقان)، **خورشید** (به مدیریت  
مرتضی میرزا قهرمان متخلص به شکسته)  
همکاری می‌کرد، در همان تاریخ در سوگ  
کلنل پسیان و قذح قوام سرود:

قوام‌السلطنه کاری که با خراسان کرد  
و ثوق‌دوله کجا با تمام ایران کرد  
چه فتنه‌ها که برانگیخت تا ز صرصر کین  
خמוש مشعلی اردشیر و ساسان کرد  
سرم فدای شهیدی که لاله رنگ از خون  
به راه ملک همه سرزمین قوچان کرد  
به تیر غیب شود کشته، آن کسی که به عمد  
اساس مملکتی را خراب و ویران کرد  
غزلی دیگر اثر طبع گلشن آزادی در  
سوگ کلنل پسیان:

ریخته شد تا که خون پاک تو در طوس  
همدم ما گشت آه و ناله و افسوس  
مرگ تو ماتم‌سرای روی زمین کرد  
مملکت داریوش و کشور کاووس  
خانه‌ی آن خائنین خراب که از کین  
سوخست به قتل روان نادر و سیروس  
بعد تو باید که از ترقی ایران  
صرف نظر کرد و بود از همه مایوس  
با همه جانبازی، ای دریغ ندیدیم  
هیچ ز مشروطه جز نتیجه‌ی معکوس

### شاعران دیگر

الف- آزاده بهرامی:

ز بعد مرگ تو ای افتخار ایرانی  
چو شام گشته سیه روزگار ایرانی  
کسی که ریخت ترا خون پاک در قوچان  
از اوست تا به ابد انزجار ایرانی  
یگانه عنصر کامل تو بودی ای کلنل  
دریغ رفتی و رفت اقتدار ایرانی

ب- مدیر روزنامه‌ی **ایران آزاد**:

گشته صفر محرم ثانی از آن که هست  
ایام قتل کلنل عالی‌مقام ما  
یاران اگر به سوی خراسان گذر کنید  
بر خاک پاک او بدمید این پیام او  
درهم شکست بعد تو صف‌های انقلاب



### دانش بزرگ‌نیا، ادیب نیشابوری - ایرج میرزا

طرفداران نظام موجود و حاکمیت وقت، در میان ادیبان و شاعران در اقلیت مطلق قرار گرفته‌اند. ■

#### پی‌نوشت‌ها

- ۱- عارف قزوینی، کلیات عارف، چاپ سید هادی حابری، تهران، جاویدان، ۱۳۶۴.
- ۲- آذری، علی، قیام کلنل محمدتقی‌خان، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۶۸، ص ۳۳۷.
- ۳- عارف قزوینی، دیوان، چاپ سوم، ص ۳۹۷.
- ۴- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله، ص ۴۹۰.
- ۵- عارف قزوینی، همان‌جا.
- ۶- عارف قزوینی، همان‌جا.
- ۷- یغما، سال چهارم، شماره‌ی اول (فروردین ۱۳۳۰)، ص ۵.
- ۸- نسخه‌ی بدل: کی کند ایرانی اصیل فراموش.
- ۹- عارف قزوینی، همان‌جا، ص ۲۵۱.
- ۱۰- رضازاده شفق، صادق، مقدمه بر یکی از تصنیف‌های عارف، کلیات عارف، صص ۳۹۵-۳۹۸.
- ۱۱- عارف قزوینی، همان‌جا.
- ۱۲- عارف، همان‌جا.
- ۱۳- بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، صص ۱۵۹-۱۶۰.
- ۱۴- بهار، محمدتقی، دیوان اشعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴، ج ۱، صص ۳۵۱-۳۵۲.
- ۱۵- ایرج در ۱۲۹۹ شمسی که خود سمت کفیل دارایی مشهد را داشت، در مدح قوام گفته است: فرخ قوام سلطنته کز عدل او، نماد دست طمع به مال رعیت دراز کن (ریاضی، غلام‌رضا، ایرج ونخبه‌ی آثارش، تهران،

قرنی عقب فتاد در ایران قیام ما  
ج- آقاخان خوش‌کیش  
و چندین خراسانی دیگر نیز در رثای کلنل  
پسیان شعر ساخته‌اند که برای پرهیز از  
اطاله‌ی کلام به ذکر همین نمونه‌ی آثار اکتفا  
می‌شود.

#### نتیجه

انقلاب خراسان به رهبری کلنل محمدتقی پسیان در ۱۳۰۰ ش. پس از سقوط کابینه‌ی ضد اشرافی سیدضیاء‌الدین طباطبایی دارای رگه‌هایی از اندیشه‌های اجتماعی بود. مردم خراسان به حاکمیت وقت اعتراض داشتند که چه‌گونه قوام‌السلطنه (والی خراسان) را که به‌دستور دولت مرکزی (سیدضیاء) توسط کلنل پسیان در مشهد دستگیر و به تهران اعزام شده بود، بدون محاکمه نه تنها از زندان رها کرده، بلکه او را به بزرگ‌ترین مقام اجرایی مملکت یعنی سمت ریاست وزیران برنشانده است.

به‌تقریب همه‌ی شاعران بزرگ ایران در آن زمان یعنی بهار، ایرج، عارف و نیز بسیاری دیگر از سخنورانی که شهرتی کم‌تر داشتند - هم‌چون امین‌الشریعه، شیخ احمد بهار، احمد بهمنیار و مشکان طوسی - و نیز اکثریت مردم خراسان دولت مرکزی را به‌نام دولت غیر پاسخگو در این اقدام محکوم می‌دانستند و چون پاسخی قابل قبول از تهران دریافت نکردند، به مقاومت نظامی پرداخته و حتا تا مرحله‌ی اعلان جمهوری مستقلی در خراسان پیش رفتند.

از میان شاعرانی که اشعاری درباره‌ی انقلاب خراسان گفته‌اند، عارف قزوینی، شیخ احمد بهار تهرانی، امین‌الشریعه، ایرج میرزا و احمد بهمنیار در خراسان از نزدیک خود شاهد و ناظر انقلاب بوده و در این مبارزه‌ی سیاسی فعالیت مستقیم و موثر داشته‌اند، در حالی که بعضی دیگر مانند ملک‌الشعرا بهار، مرتضی میرزا قهرمان و میرزاده‌ی عشقی تنها از دور ناظر جریان بوده و از دور دستی بر آتش داشته‌اند و به‌همین دلیل تجزیه و تحلیل امثال بهار از جنبش خراسان - برعکس، آثار عارف قزوینی که یک‌پارچه شور و حرارت است - از بار عاطفی کم‌تری برخوردار است. از

# ای وطن

مهدی برهانی

ای وطن! ای قبله‌ی آزادگان!  
ای تپش سینه‌ی دل‌دادگان!  
ای که مرا هستی و جان داده‌ی  
جان مرا توش و توان داده‌ی  
مهد تو گهواره‌ی جان‌ساختن  
نقد تو سرمایه‌ی جان‌باختن  
خاک تو پروده بسی رادمرد  
عارف و فرزانه و آزادمرد  
پایه‌گذاران کلام دری  
«عنصری» و «رودکی» و «انوری»  
«کوروش» و «دارا» و «انوشیروان»  
«فرخی» و «عشقی» و «ستارخان»  
زاده‌ی دامان تو بهرام‌ها  
په‌په‌ی تو مدفن خیام‌ها  
هر وجب از په‌په‌ی خاک وطن  
شسته شد از خون نیاکان من  
مدفن اجداد غیور من است  
خانه و گهواره و گور من است  
مانده ز جانبازی اجداد من  
گور من و خانه‌ی اولاد من  
ای وطن امروز که تنها شدی  
غرقه‌ی خون فتنه سراپا شدی  
کعبه‌ی من، قبله‌ی من، دین من  
عشق من و مذهب و آیین من  
نام تو امروز کم آید به‌گوش  
شیفتگان تو خمود و خموش  
با همه بی‌شرمی و ظلم عدو  
باز هزاران سر پیکار جو  
هست فدایی تو و نام تو  
جان دهد از بهر سرانجام تو را  
چون که ز خاک تو برآید نسیم  
زنده شود غیرت عهد قدیم  
یک‌دله فریاد زند مرد و زن  
زنده بمان، زنده بمان ای وطن

## فراخوان

در شماره‌ی مرداد ۱۳۸۵ به‌مناسبت یکصدمین سالگرد جنبش مشروطیت، مقالاتی به مشروطیت اختصاص خواهد یافت. از تاریخ‌پژوهان و صاحب‌نظران و دارندگان اسناد چاپ نشده انتظار همکاری داریم.

- این سینه، ۱۳۴۲، ص ۸۹.
- ۱۶- ایرج میرزا، دیوان ایرج، تهران، کتابخانه‌ی مظفری، ۱۳۱۵.
- ۱۷- همان‌جا، ص ۱۸۶.
- ۱۸- این مسقط نخست در مشهد در هفته‌نامه‌ی بهار (شماره‌ی ۱۳ مورخ ۱۱ میزان ۱۳۰۰) به مدیریت شیخ‌احمد بهار چاپ شد.
- ۱۹- همان‌جا، صص ۱۶۴-۱۶۵.
- ۲۰- قسمتی از عارف‌نامه که مربوط به سفر عارف به مشهد در قیام کلنل است، در سال ۱۳۰۰ ساخته شد و قسمتی دیگر را ایرج بعد به آن افزود.
- ۲۱- ایرج در عارف‌نامه گوید: شنیدم در تئاتر باغ ملی / برون انداختی حمق جبلی / نمود اندر تماشاخانه‌ی عام / ز اندامت خربت عرض اندام / به‌جای بد کشانیدی سخن را / بسی بی‌ربط خواندی آن دهن را / نمی‌گویم چه گفتمی، شرمم آید / ز بی‌آزمی‌ات، آرمم آید / چنین گفتند کز آن چیز عادی / همی خوردی، ولی قدری زیادی.
- ۲۲- باید دانست که پیشینه‌ی ایرج از نظر تجدطلبان و احرار لکه‌دار بود، یعنی اکثر عمر ایرج که نخست در آذربایجان و صفحات غرب و سپس در تهران گذشته بود، او را یک شاعر به‌تمام معنی درباری، مدیحه‌گوی و متملق با اشعاری در مدح، هجو و هزل، معرفی می‌کند.
- ۲۳- ایرج میرزا، همان‌جا، صص ۴۷-۴۸.
- ۲۴- ایرج در جوانی به همراه قوام که در آن عهد «دبیر حضور» لقب داشت، به فرانسه سفر کرده بود. اما قوام دیگر او را به مجلس‌های محرمانه و دوستانه‌ی خود راه نمی‌داد.
- ۲۵- ایرج میرزا، همان‌جا، تهران، ۱۳۱۵، ص ۱۶۶.
- ۲۶- میرزا صالح، غلام‌حسین، جنبش کلنل محمدتقی پسیان، تهران، نشر تاریخ، ۱۳۶۶، ص ۱۱۹.
- ۲۷- ایرج میرزا، همان‌جا، صص ۱۶۸-۱۶۹.
- ۲۸- ریاضی، غلام‌رضا، ایرج و نخبه‌ی آثارش، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲، ص ۹۶.
- ۲۹- ریاضی، همان‌جا، ص ۹۷.
- ۳۰- ایرج میرزا، همان‌جا، ص ۱۷۰.
- ۳۱- دیوان ایرج، ص ۱۷۵ و در عارف‌نامه نیز گوید: فقط یک وقت یک آزاده‌بینی / یکی چون آیت‌الله‌زاده‌بینی
- ۳۲- اعشی، شاعر عرب.
- ۳۳- باهل از سرداران عرب.
- ۳۴- دیوان ایرج، چاپ مظفری، ۱۳۱۵، ص ۱۰۷.
- ۳۵- رییس طوسی، دکتر رضا، استراتژی سرزمین‌های سوخته، نقش حشمة‌الملک در گسترش نفوذ انگلیس در سیستان،
- تاریخ معاصر ایران، سال دوم، شماره‌ی ۶، (تابستان ۱۳۷۷)، صص ۵۵-۱۰۰.
- ۳۶- امین، سیدحسین، تضمین غزل حافظ از شوکه‌الملک، یغما، سال ۲۷، شماره‌ی ۸ (آبان ۱۳۵۳)، صص ۴۸۰-۴۸۲.
- ۳۷- برای شرح حال حسین سمیعی (ادیب‌السلطنه)، ر.ک. مرسلوند، حسن، زندگی‌نامه‌ی رجال و مشاهیر ایران، تهران، الهام، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۶۵.
- ۳۸- ریاضی، غلام‌رضا، ایرج و نخبه‌ی آثارش، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲، ص ۲۲.
- ۳۹- کلیات عارف، چاپ سیف آزاد، ص ۲۴۷.
- ۴۰- عارف، دیوان، چاپ سوم، ص ۳۹۷.
- ۴۱- بیات، کوه، انقلاب خراسان، تهران، موسسه‌ی پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۷۱ و ۲۷۱.
- ۴۲- امین، سیدعلینقی، تاریخ سبزواری، تهران، دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۲، صص ۱۷-۴۱۶.
- ۴۳- میرزا صالح، همان‌جا، ص ۱۱۹.
- ۴۴- امین‌الشریعه، میرسیدحسین، اخلاق امینی، تهران، وحید، ۱۳۶۸، ص ۱۴۰.
- ۴۵- هفته‌نامه‌ی بهار اول بار در ۱۲۹۶ ش. در مشهد منتشر شد و سپس به شکل روزنامه درآمد.
- ۴۶- شاعر، اگرچه اصل متن را در آن تاریخ یعنی پس از توقیف جریده‌ی بهار در ۱۳۳۷ ق. و سفر به تفلیس در رمضان ۱۳۳۸ قمری (۱۲۹۷ شمسی) سروده است، اما بعد ابیاتی بر آن افزوده و لذا به کودتای سیدضیاء در ۱۲۹۹ نیز در این اشعار، اشعار دارد.
- ۴۷- میرزا صالح، همان‌جا، صص ۱۰۵-۱۰۸.
- ۴۸- ایرج میرزا، دیوان، شعر «دش غلم! مرگ تو! حظاً کردم از اشعار تو من»، کتابخانه‌ی مظفری، ۱۳۱۵، ص ۱۶۴.
- ۴۹- شیخ‌احمد بهار، بهار، مشهد، شماره‌ی ۱۰.
- ۵۰- مجله‌ی دنیا، ۱۳۶۰/۲، ص ۷۴.
- ۵۱- آذر، دکتر مهدی، «چشم‌اندازی دیگر از زندگی ادیب نیشابوری»، زندگی و اشعار ادیب نیشابوری، (به کوشش یدالله جلالی پندری)، تهران، نشر بنیاد، ۱۳۶۷، ص ۱۱۰.
- ۵۲- شرح حال کلنل محمدتقی خان پسیان، به‌قلم چند نفر از دوستان و هواخواهان او، برلین، انتشارات ایران‌شهر، ۱۳۰۶، ص ۷۶.
- ۵۳- امین، سیدحسین، ادبیات معاصر ایران، دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۴، ص ۳۹۹.
- ۵۴- یادداشت شماره‌ی ۵۲، ص ۱۱۲.